

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

به طور کلی ادعیه صحیفه سجادیه بر اساس مسائل توحیدی، ولایت، اجتماعی، اخلاقی بنا شده است. آن وقت انسان وقتی که محتوای مفهوم این ادعیه را به دست می آورد، می تواند بر آن اساس دعاهایی را هم طبق همان مبانی انتخاب کند؛ یعنی مسائل اعتقادی به خصوص ولایت و مسائل اخلاقی، ارتباط انسان با خدا، وضعیت و ارتباط انسان. شما اگر فقرات دعای ابو حمزه ثمالی را بخوانید بسط بدهید، می شود صحیفه سجادیه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث روز گذشته خدمت رفقا عرض شد که: یک فقیه در مقام استنباط، در وهله اول بدون توجه به ارتکازات عرفیه در اخذ احکام، باید به خود روایت و مفهوم متبادر - "اولاً بلا اول" از ادله، چه آیات قرآن باشد و چه روایات، تفاوتی نمی کند - مراجعه کند؛ زیرا ارتکازات عرفیه چه بسا ممکن است بر اساس تلقین و القاء غلط فضای عرفی و فضای فقهی حاکم بر جامعه استوار باشد.

مثلاً ما در بحث استطاعت - همان طوری که خدمتان عرض کردیم - وقتی که این مطالب را مطرح کردیم، شما خودتان احساس می کردید چقدر این مطالب ثقیل است و من خودم از چهره ها و از کیفیت توجه رفقا متوجه این مسئله می شدم که یک مسئله غریبی دارد مطرح می شود، یک مسئله جدیدی مطرح می شود؛ درحالی که واقع همین است، نه اینکه واقع همین است. حتی به رفقا گفتم: من ترس و خوف دارم که اصل قضیه را بگویم، اصل قضیه را هم تا حالا نگفتم! گفتم این را هم که تابحال گفتیم این دیگر ادنی المراتب برای تعلق حکم و تعلق تکلیف است، وگرنه مطلب بالاتر از این حرفهاست و حتی به جاهای خطرناک هم قضایا کشیده می شود!

چه فضایی باید بر آن اذهان و حالت فهم فقهی افراد حاکم بشود تا اینکه نسبت به استطاعت یک همچنین مطلبی را بخواهند مطرح کنند؟ تا اگر نیابند و مطرح کنند که آقا تا شب آخر ماه رمضان اگر شما مستطیع بودید. شب آخر، چون شب اول شوال [است و] ایام تعلق تکلیف هست، شما می توانید با بخشش مالتان به افراد و هدر دادن مال رفع استطاعت بکنید، یک همچنین فضایی هم در جامعه نمی آید و مردم هم یک همچنین تصویری را نمی کنند.

تا یک فقیه بعد از ۹۰ سالگی با این همه بیا و برو نیاید بگوید: هنوز من مستطیع نشدم که

بخوایم مکه بروم و این را یک افتخار برای خودش قلمداد کند! پس بنابراین معلوم است که دیگر مردم دیدگاهشان نسبت به استطاعت چه دیدگاهی خواهد بود! یعنی آن فقیه چه دیدگاه و بصیرتی نسبت به این تکلیف مهم و حیاتی الهی دارد که بعد بخواید این دیدگاه را به مردم منتقل بکنید! دیگر ببینید چه خواهد شد. گفت:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی      برآوردند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد      زنند لشکریانش هزار مرغ بر سیخ<sup>۱</sup>

وقتی که افرادی که متصدی این مبانی هستند بیایند این طور بیان بکنند، طبعاً مردم دیگر آن را به ادنی مراتب تنزل می دهند و آن حقیقت و مفهوم واقعی از او به دست نمی آید.

درحالتی که خیلی راحت است و با توجه به اخباری که هست، با توجه به مطالبی که آمده است، با توجه به سیر در تاریخ در زمان ائمه و آنچه که بر زبان ائمه آمده، انسان می تواند مطلب را به دست بیاورد. لذا در این زمینه روایات داریم مثلاً یادم است - اگر نظر رفقا باشد - وقتی که امام علیه السلام راجع به حتی حج استحبابی به شخص می گویند که چرا حج نمی بری؟ می گوید: من هنوز آن قدر استطاعت پیدا نکردم که بخوایم حج روم. حضرت می فرمایند: اطعمه الخبز و الزيت؛ اگر بدنشان استطاعت و قدرت دارد به غذای ساده می توانی اکتفا بکنی. در آن موقع هم می رفتند دیگر، افراد مسافرت می کردند از این طرف و آن طرف با خودشان چیزهایی می بردند. غذاهایی که می بردند همان غذاهای برای آن زمان بود. مثلاً ماست را خشک می کردند با نان خشک و کشمش و نعنا و این حرفها می بردند. اگر فصل گرما هم بود خوب چه بهتر، و اینها در آنجا حجشان را انجام می دادند.

الان هم ما می بینیم در خیلی از موارد، افراد به همین کیفیت سفر می کنند با همین وضعیت می روند. هیچ مشکلی هم پیش نمی آید و خیلی هم صحیح و سالم تر از سایر افراد می توانند سفر بکنند. بنده خودم وقتی یک جایی سفر می رفتم، دیدم یک کاروانی هست - اکثر کاروان برای یزد بودند - وقتی که پیاده شدند همین طور رفته بودند هر کدامشان کنار یک درختی، سبزه ای نشسته بودند و نان خشک را درآورده بودند با ماست و آب ریخته بودند، زن و شوهر تازه جوان حدود شصت هفتاد هشتاد ساله بودند! اینها داشتند با چه کیفی می خوردند و ما به آنها حسرت می خوردیم. آنها خیلی هم ماشاءالله قیراق و خوب و مشکلی نداشتند. سابقی ها از این کارها می کردند، با خودشان از این غذاها آماده می کردند حتی گوشت و این چیزها.

امام هم به اینها می فرماید: اگر اینها می توانند نان و زیتون به آنها بده. این خودش قبلاً برای آنها

۱. گلستان سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان.

یک غذایی بود خیلی هم سالم. یعنی نه اینکه حضرت بگویند غیر از این نده، می‌گویند حتی می‌توانی غذایان را این [نان و روغن] قرار بدهی حالا در همین سطح، حتماً که نباید پلو و چلو خورشت گذا بیاورند، در همین حدود هم می‌شود انجام بشود. این یک مطلب.

یا مثلاً این مطلب را شما در نظر بگیرید که امام علیه السلام درباره حج استحبابی این را می‌فرمایند، این نکته خیلی نکته دقیقی است که من به این نکته در همان زمان که دو سه سال پیش بود اشاره کردم.

یا راجع به این قضیه که امام علیه السلام می‌فرماید: **مَا لَكَ لَا تُحِجُّ؟ اسْتَقْرَضَ وَحِجَّ بِهَا** چرا قرض نمی‌کنی؟ چرا حج انجام نمی‌دهی؟ برو قرض بگیر و حجات را انجام بده.

یا در روایت موسی بن بکر واسطی است که از امام موسی بن جعفر سؤال می‌کند که **عَنْ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ وَيُحِجُّ قَالَ: إِنْ كَانَ خَلْفَ ظَهْرِهِ مَالٌ كَهَ أَنْ رَاقِبًا خَوَانِدِيمَ كَهَ إِنْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ أَدَى عَنْهُ فَلَا بَأْسَ**.<sup>۲</sup> یا روایتی که بالاتر از این حتی روایت یعقوب بن شعیب است که قال: **سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ رَجُلٍ يُحِجُّ بِدَيْنٍ وَ قَدْ حَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ؟** یعنی این حج‌اش حج مستحب است. امام می‌فرماید: **نَعَمْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ سَيَقْضِي عَنْهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ**<sup>۳</sup> یعنی حتی در مورد حج استحبابی حضرت امر به استقراض می‌کنند. توجه می‌فرمایید؟

این مسئله‌ای است که حضرت این حج را که به عنوان حج استقراض هست، حضرت نسبت به آن تأکید دارند، این یعنی چه؟ یعنی یک فقیه وقتی که این روایات را در کنار هم قرار بدهد آیا نمی‌گوید در جایی که قرض گرفتن یک تحمیل ذمه‌ای است که انسان آن ذمه را بر عهده و بر دوش می‌گیرد؟! و انسان حتی الامکان باید بدون یک همچین تحمل ذمه‌ای کارهایش را انجام بدهد. آدم مریض که نمی‌آید قرض بکند. فرض بکنید که هی بلند شود بیاید فحش مردم را بشنود؟ یا اینکه "آی نداد و آی نداد و آی نداد؟" نمی‌آید که این کار را بکند. یک وقتی ضرورتی پیش می‌آید بیمارستان می‌خواهد برود پول ندارد، یا وضعیتش خطیر است انسان می‌رود قرض می‌کند همین طوری که نمی‌رود قرض بکند. قرض کردن و استدانه یک چیز مطلوبی نیست که همین طور انسان انجام بدهد.

ولی ما در اینجا می‌بینیم که امام راجع به این قضیه می‌فرمایند که اگر جایی را سراغ داری شما چرا

۱. **الوسائل**، ج ۲، الباب ۵۰ من أبواب وجوب الحج و شرائطه، حدیث ۳. **تهذیب الاحکام**، ج ۵، ص ۴۴۱.

۲. **الکافی**، ج ۱، ص ۳۱۵. **تهذیب الاحکام**، ج ۱، ص ۵۷۳.

۳. **وسائل الشیعه**، ج ۸، ص ۱۰۰، حدیث ۸.

قرض نمی‌کنی راجع به استحباب؟ یعنی حضرت با وجود این مطلب که خود استدانه موجب تحمل مشاق است و ذمه‌ای را بر گردن تحمیل می‌کند، امام می‌فرماید این را انجام بده، چه مطلبی در آن نهفته است؟ آیا امام در مورد واجب یک همچنین مطلبی را نمی‌گوید؟ در مورد استحبابی می‌گوید بکن، آن وقت در مورد حج واجب چطور می‌گوید؟ حالا اگر ما فرض بکنیم که روایات هم اصلاً مطلق است در حالی که بعضی از روایات در مورد حج واجب است، نه در مورد [استحبابی]. چرا یک فقیه باید به خودش اجازه بدهد به اینکه در مورد حج استحبابی [حکم] این است و در مورد واجب نیست؟ یعنی واقعاً من نمی‌فهمم، من نمی‌توانم این مسئله را درک بکنم که امام بیاید تحمل این دین را نسبت به یک امر استحبابی تأکید کند، آن وقت نسبت به امر واجب بگوید که نه باید بنشین هر وقتی مستطیع شدی، آسمان شکافت و یک کوزه‌ای از آنجا آمد و شکست و در آن سکه‌های طلا پیدا شد، آن موقع بعدالتیا و التی یک استخاره هم بگیر و اگر خوب، شش تا آمد بدون زحمت، با هواپیمای First Class آن موقع مشرف بشوید و زمین خدا را ... درست شد؟

یک همچنین مطلبی را امام نمی‌آید بیان کند، مسلم این است که مسئله حج یک مسئله‌ای است که قطعاً در مورد وجوب و در مورد تکلیف، به نحو آکد و اشد است. این مطلبی است که انسان آن را صرف نظر از روایاتی که در آن اطلاق هست آن را استنباط می‌کند.

یک مطلب دیگر در اینجا هست که خیلی مطلب دقیق است این است که اصلاً بین حج واجب و حج استحباب چه فرقی است؟ من یک وقتی از مرحوم آقا سؤال می‌کردم راجع به شرایط نماز مستحب و نماز واجب، مثلاً فرض بکنید که وضو، استقبال، حضور قلب و رعایت امثال ذلک. ایشان گفتند که شما در نماز واجب مگر غیر از همان حالی که در نماز استحباب از توجه به پروردگار دارید چیز دیگری را هم مدنظر قرار می‌دهید؟ یعنی اگر در نماز واجب ما استقبال داریم در نماز مستحب هم استقبال را داریم. بله، اگر انسان در یک شرایطی باشد که نتواند استقبال بکند می‌گویند حالا رخصتاً می‌تواند در حال حرکت هم [انجام دهد] و یک مقداری مسئله [سهل‌تر] است. اما آیا در نماز واجب باید حضور قلب به نحو اتم باشد ولی در نماز استحباب نه؟ آیا در نماز واجب طهارت از حدث و خبث و اینها لازم است ولی در نماز استحباب نه؟ آیا آن توجهی که در نماز واجب هست آن توجه در نماز استحباب ساقط می‌شود؟ اینها نیست اصلاً.

وقتی که می‌گویند نماز بخوان؛ یعنی حرکت به سوی خدا و آن توجه به سوی خدا را انجام بده. حالا در یک مورد فرض بکنید که خدای متعال آمده تأکید کرده، اما در یک مورد تأکید نکرده؛ اما هر دو یک جنس است، هر دو از یک مقوله است، هر دو از یک توجه است و هر دو از یک وتیره و یک نوع

حقیقت نوعیه و هر دو یکی است.

شما در روزه مستحبی می‌توانید افطار کنید؟! حالا فرض کنید روزه مستحبی می‌گیرید، چون روزه شما مستحب است حالا یک قُلُّبُ آب هم می‌خورید؟ باطل می‌شود، فرقی بین وجوب روزه واجب و مستحب نیست هر دو یکی است. آیا می‌توانید روزه مستحبی را بگویید من از ظهر روزه می‌گیرم؟! حالا که این مستحب است صبح تا ظهرش را می‌خوریم، دیگر از طلوع فجر نمی‌گیریم از ظهر شروع می‌کنیم به روزه گرفتن، باطل است. همان شرایطی که در روزه واجب است همان شرایط در روزه مستحب است، همان شرایطی که مبطل صوم واجب است، همان شرایط مبطلات در صوم مستحب هم وجود دارد.

[در] حج، حج مستحبی با حج واجب چه فرقی دارد؟ به من بگویید چه فرقی دارد؟ جز اینکه در اولی تکلیف و الزام است ولی در دومی نیست؛ لیک‌اش یکی است، احرامش یکی است، مبطلات احرامش یکی است، مستحبات احرامش یکی است، توجه‌اش یکی است، اجزایش یکی است، همه‌اش [یکی است]، تفاوتی نمی‌کند، فقط یک نیت است آن که آن نیت نیت الزام است، این نیت نیت الزام نیست، نیت استحباب است. چه تفاوتی بین امور استحبابیه و بین عبادات تکلیفیه و الزامیه است؟ هیچی. توجه کردید؟ این خیلی مسئله مهمی است؛ یعنی یکی از آن نکات کلیدی اجتهاد و استنباط است.

حالا وقتی که امام علیه السلام می‌گوید که **استقرض و حج**؛ قرض بگیر و حج انجام بده، در اینجا حضرت چه چیز را می‌خواهد برساند؟ حضرت می‌خواهند بگویند که در حج یک مسئله‌ای است، یک فایده‌ای است، یک نتیجه‌ای است، که این نتیجه بدون تحصیل و حضور در این مشاهد مشرفه و در این مشاعر و اتیان به این اجزا و تکالیف، آن نتیجه حاصل نمی‌شود، حالا آن چه واجب باشد و چه مستحب، هر دو یکی است. یعنی هیچ فرقی بین حج واجب و مستحب ما نداریم که در حج واجب آن ظهور تجلی خدا خیلی قوی است، اما در حج استحبابی آن ظهور و تجلی انوار جمالیه و جلالیه کمتر است. هر دو یکی است. اگر شما در حج واجب حضور قلب نداشتی، صفای خاطر نداشتی، صدق نیت نداشتی، عزم و جد و اهتمام نداشتی، نصیبی نمی‌بری گرچه واجب است و اگر در حج استحبابی آن صفای نیت و آن صدق و آن خلوص و آن اهتمام و آن عزم و حمیت و حرکت به سوی [خدا به] نحو اتم بود، صد برابر آن حج واجب شما نصیب می‌بری.

مسئله فقط یک مسئله تکلیف است؛ یعنی خدا در اینجا نیامده بگوید من دو [نوع] حج دارم ایهاالناس! یک حج واجب دارم که شرایط جدا دارد یک احکام جدا دارد و یک مسائل جدا دارد. یک

حج مستحب دارم شرایطش فرق می‌کند، مبطلاتش فرق می‌کند، مبطلات احرامش متفاوت است، ملزومات به احرام متفاوت است. [نه،] سعی صفا و مروءاش هفت تا شوط است آن هم هفت تاست، دور کعبه‌اش هفت تا شوط است آن هم هفت تاست هر دو یکی است، وقوف به عرفاتش، وقوف به مشعرش، وقوف به مناش، رمی‌اش تمام یک مسئله است. یک حقیقت است، یک واحد است.

همه آنها بستگی دارد به نیت انسان، نیت انسان خالص‌تر باشد نصیبتش بیشتر باشد نیت انسان خالص نباشد ولو حج واجب باشد نصیب نمی‌برد ابد! اگر نیتش ریا باشد، اگر نیتش فقط رفع تکلیف باشد اگر فقط نیتش این باشد که بلند شویم برویم "بابا این حج هم انجام بدهیم که خدا روز قیامت ما را عذاب نکند"، در همین حد و در همین [سطح باشد]. اما اگر بخواید نیتش حرکت الی الله و الی الرسول باشد: **... وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ...** [النساء، ۱۰۰] و به آن واقعیت بخواید حرکت بکند ولو حج، حج مستحب باشد خیلی چیزها گیرش می‌آید. به خاطر همین امام علیه السلام می‌فرماید: **استقرض و حج** به خاطر همین قضیه است. نه به خاطر اینکه آن مستحب است، اصلاً امام به استحباب و وجوب دیگر در اینجا کاری ندارد، امام به اصل مطلب کار دارد توجه کردید؟ این یک نکته بسیار دقیق و ظریفی است که در خیلی از موارد انسان می‌تواند این مسئله را در اینجا [استنباط] بکند.

شما وقتی که این مطلب را در نظر بگیرید دیگر قضیه استطاعت در اینجا چه می‌شود؟ بینم وقتی که شما پایتان بشکنند، بخواید بروید بیمارستان، مگر دو میلیون قرض نمی‌کنید؟ یا اینکه نه همین طوری می‌مانید بگذارید پایم شکسته باشد، بشکنند دیگر، همین‌طور بگذار بشکنند؟ نه بابا وقتی یک کسی هست، دوستی، رفیقی هست می‌گویی آقا دو میلیون بده بروم بیمارستان پایم را [عمل] کنم.

امام می‌گوید این حج که کمتر از یک پا شکستن نیست که برای یک پا دو میلیون قرض می‌کنی ولی سر حج که می‌شود همین طوری می‌گویی صبر کن بمانیم بینیم چه می‌شود! یا شانس و تقدیر، یا قسمت! این مسئله است. منتها این مطلب را انسان اگر بخواید بیاید به نحو خیلی وسیع افشا کند، بیاید باز بکند ممکن است خیلی‌ها سوء استفاده بکنند، این مطلب هست نه اینکه قضیه نیست. بالاخره افراد مختلفند، اهتمام افراد مختلف است یکی هست اصلاً فرض کنید که قرض را می‌گیرد می‌اندازد بیخ گوشش برو پی کارت که اصلاً از کی گرفتی و به کی دادی! حضرت برای این می‌فرمایند به این که اگر تو می‌دانی برو بگیر. شاید طرف، یک طرفی بوده که از همین افراد خودمان بوده! حضرت خواستند که نرود مردم را بدبخت کند بگوید که آقا ده میلیون بده یک میلیونش را قرض کند و نه تایش را بکشد بالا و بعد خداحافظ شما، ان‌شاءالله خدا می‌رساند و ما را طلبیدند. بی خود طلبیدند! تو را که نطلبیدند، بقیه را طلبیدند، آدم‌های درست و حسابی را می‌طلبند نه تو را.

اما آنجایی که حضرت می فرماید به آن شخص بگویند، این معلوم است آدم درست و حسابی بوده، [از] افرادی بوده که اهتمام داشته، یک حساب و کتابی سرش می شده و این حرفها.

امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند افراد را به اداء امانت بسنجید، که این در حسن و در ادای امانت چقدر تعهد می پذیرد و چقدر التزام می پذیرد. که همین طور تروری حرف زدن نیست! همین طور آدم هر چی می خواهد بگوید و بله، خوب صحبت کردن و این چیزها!

روی این جهت انسان اینجا متوجه می شود که اصلاً مسئله استطاعت از آن مفهوم عرفی و اجتماعی به طور کلی خارج می شود، همان مفهوم ابتدائی خودش و ساذج خودش، مفهوم خالصش را می گیرد؛ مفهومی که بدون توجه به فضای حاکم و تحمیلی و تلقین فقهی که از طرف افراد القا می شود. این یک تمه ای بود که در اینجا مانده بود، چون رفقا سؤال کردند من گفتم ترتیبی بدهم.

یک مثالی بنده راجع به مسئله صلاة زدم که در قضیه صلاة صحبت و اشکال شد، گفتم که دوباره

بیایم راجع به این مسئله توضیحی بدهم. راجع به صلاة در آیه آمده **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ ... ﴿الْإِسْرَاءُ، ۷۸﴾** این اقامه صلاة برای دلوک شمس چیست؟ نماز ظهر و عصر است، لذا حضرت می فرماید که صلاة الظهر و العصر. آنچه که متفاهم از فهم صلاة ظهر است این است که صلاة ظهر یک وقت مختص دارد، صلاة عصر یک وقت مختص دارد و هر کدام از این دو صلاة در وقت مختص انجام بگیرد باطل است، مقتضای قاعده همین است دیگر. چون نمی شود که یک دفعه هر دو صلاة را با هم انجام داد، هم صلاة ظهر و هم صلاة عصر را هر دو را با هم در یک وقت انجام داد اینکه امکان ندارد. [روی این جهت] گفتند که به نحو وقت متوسط عرفی که همان یک دقیقه برای هر رکعت مثلاً در نظر گرفته بشود، این وقت مختص به صلاة ظهر است. راجع به صلاة عصر هم وقت مختص همان چهار رکعت مانده به استتار شمس، وقت صلاة عصر است.

روی این جهت اگر شخصی به جای صلاة ظهر اشتبهاً بیاید نماز عصر بخواند، خیال می کرده نماز ظهر را خوانده الان نماز عصرش در وقت اختصاصی نماز ظهر انجام گرفته، این نمازش باطل است. یا اینکه شخصی اشتبهاً نماز ظهر و عصر نخواند، یک مرتبه از خواب بلند می شود می بیند چهار رکعت بیشتر تا استتار شمس باقی نمانده، این بخواند نماز ظهر بخواند باطل است چون در وقت اختصاصی نماز عصر است فقها هم بر این مسئله فتوا دادند.

اما آنچه که به نظر می رسد در این قضیه این است، حالا بگذریم از اینکه نسبت به این مسئله هم یک مباحث دیگری در اینجا مطرح می شود، مثلاً آن روایاتی که اگر کسی سه رکعت از نماز ظهر خودش را قبل الوقت بخواند؛ یعنی قبل از دلوک شمس سه رکعت [بخواند و] یک رکعتش در وقت واقع بشود

ادله مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ<sup>۱</sup> در اینجا شاملش خواهد شد. چون یک رکعت از آن صلاة در این وقت انجام شده است.

در اینجا بنده یک تأملی دارم و آن این است که مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ این مربوط می شود در ظرف تکلیف، نه در قبل از تعلق تکلیف. یعنی در ظرف تعلق تکلیف اگر شخصی یک رکعت را اتیان بکند فقد أدرکها، مثلاً نماز عصر را می خواند، یک دفعه می بیند خورشید دارد در اینجا غروب می کند؛ تا وضو می گیرد و یک رکعت می خواند خورشید غروب می کند این در اینجا هست که مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً، چون أَدْرَكَ رَكْعَةً در ظرف تعلق تکلیف [است]. اما در ظرف عدم تعلق تکلیف کسی که قبل از زوال، تکبیر ببندد این هنوز تکلیف تعلق نگرفته است، تکلیفی تعلق نگرفته که شما دارید در اینجا تکبیر می بندید. پس تکبیر شما در زمانی است که امر نیامده. مثل اینکه یک زن ذات عذر، سه دقیقه مانده [تا پاک شدن] می گوید حالا ما نماز را می خوانیم که یک دقیقه بعدش به خیال اینکه مثلاً طاهر است. بعد که غسل می کند [و نماز] می خواند معلوم می شود که قبل از اینکه این طهارت را پیدا بکند هنوز در عذر بوده، این نمازش نماز در عذر است، نماز در عذر باطل است.

کسی که صلاة را شروع می کند برای تکبیر، این تکبیرش هنوز به او تعلق نگرفته، مثل اینکه کسی ساعت ده بلند شود نماز ظهر را بخواند اینکه باطل است. یعنی تکبیری که از آن اول این عقد برای احرام به صلاة بسته می شود از آن اول این عقدش باطل است چون هنوز تعلق تکلیف در اینجا نیامده است.

پس روایات مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مربوط به شخصی است که تکلیف مستقر شده برای او، حالا این فرصت برای اربع رکعات را ندارد، در اینجا فقط فرصت برای یک رکعت دارد، می گویند اشکال ندارد؛ یک رکعتش در [وقت] هست این باعث می شود که کل این صلاة صحیح باشد. روایات مربوط و ناظر به آنجاست، پس بنابراین این هیچ ارتباطی به این مطلب ندارد.

مسئله ای که در اینجا هست که مورد غفلت قرار گرفته و به طور کلی اصلاً مسئله و فتوا تغییر پیدا می کند با توجه به این تفسیر مختلف که از این قضیه ارائه می شود. یک وقتی در اینجا شارع می آید می گوید: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ** اول وقت که در اینجا شارع آمد حکم به صلاة آورد، اول حکم به صلاة ظهر را می آورد. صلاة ظهر در اینجا تشریح می شود، وقتی که صلاة ظهر تشریح بشود حالا یک شخصی اشتهاً صلاة عصر را در این وقت صلاة ظهر بخواند باطل است چون هنوز صلاة عصر تشریح نشده، هنوز وقت صلاة عصر نیامده است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۱۸.



**أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ** یعنی اقم صلاة الظهر لذلوك، و بعد از اقامه صلاة ظهر، اقم صلاة العصر بعد صلاة الظهر. پس در این فرض امر اولی و ابتدایی به صلاة ظهر تعلق گرفته؛ چون صلاة ظهر و عصر را که نمی شود با هم خواند. صلاة عصر شرطش متأخر از صلاة ظهر است نه تقارن، تقارنش که مستحیل است، قبلیتش هم مستحیل است، پس بنابراین شرطیت صحّت صلاة عصر به تأخر صلاة عصر بعد از صلاة ظهر است. پس **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ** به صلاة ظهر و عصر تعلق می گیرد یا فقط به صلاة ظهر؟ به صلاة ظهر است دیگر چون فقط صلاة ظهر را ابتدا باید بخواند بعد صلاة عصر بخواند.

به این دلیل است که فقها گفتند که اگر در وقت اختصاصی صلاة ظهر - که همان اربع دقائق باشد - صلاة عصر را بخواند نماز عصرش باطل است. نماز ظهر را که نخوانده، اشتباهاً هم نماز عصر را خوانده هر دو باطل است؛ یعنی آن را که نخوانده و این هم که به جایش خوانده.

همین طور نسبت به آخر وقت هم مطلب همین طور است؛ وقتی که یک شخصی از خواب بلند می شود نه نماز ظهر را خوانده نه نماز عصر را، برای اربع رکعات بیشتر فرصت ندارد، در اینجا باید نماز ظهر را بخواند یا عصر را؟ باید عصر را بخواند؛ چون وقت اختصاصی است. نماز ظهر وقتش گذشت قضا شد، حالا اگر اشتباهاً نماز ظهر را خواند باطل است، چون نماز ظهر را در وقت اختصاصی نماز عصر خوانده است.

به نظر بنده در این مطلب اشکال است و آن اینکه وقتی که شارع می آید می گویم **أَقِمِ الصَّلَاةَ** نمی آید بگویند که اول من نماز ظهر را برایت واجب کردم بعد نماز عصر را متأخراً از صلاة ظهر. می آید اصل هر دو نماز را به امر واحد تشریح می کند، می گویند نماز ظهر و عصر از الان برایت واجب شد، منتها شرط صحت نماز عصر این است که این را بعد از نماز ظهر بخوانی. و این خیلی تفاوت می کند با اینکه بگوئیم از اول تشریح رفته روی وجوب صلاة ظهر. یک وقتی شارع می گوید آقا از اول من آمدم صلاة ظهر را تشریح کردم، اصلاً خبری از نماز عصر نیست، **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ** یعنی صلاة الظهر، اصلاً کی گفته صلاة عصر؟ آن صلاة عصر را ما از روی روایات و سنت و سیره و اینها به دست می آوریم!

**أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ** در بسیاری از روایات هم داریم صلاة ظهر، توجه می فرمایید؟ وقتی که می فهمد اقم الصلاة. پس بنابراین این صلاة ظهر در اول ذلوك شمس تشریح می شود دیگر صلاة عصر تشریح نشده، این صلاة ظهر می شود وقت اختصاصی. بعد شارع جدا می گوید بعد از گذشت اربع دقائق، خمس دقائق از وقت ذلوك شمس حالا وقت وجوب صلاة عصر است. منتها همان صلاة ظهر با صلاة عصر هر دو امتداد پیدا می کنند تا **إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ** تا آن وقت، وقت مضیق نیست وقت اختصاصی [است].

عرض بنده این است که شارع نمی‌آید بگوید اقم صلاة الظهر، می‌گوید نماز را من اول [دلوک شمس] برای شما تشریح کردم، چه نمازی؟ هر دو تا را، دو تا نماز من تشریح کردم.  
**تلمیذ:** خود دلوک قرینه بر این است که نماز ظهر مراد است.

**استاد:** چرا؟

**تلمیذ:** دلوک الشمس داریم دیگر.

**استاد:** خب باشد! سلوک که نمی‌گویند همان دلوک می‌گویند! همان دلوک شمس یعنی از اول زوال، از اول زوال شارع دو تا واجب کرده است، می‌گوید من دو تا نماز اول زوال واجب کردم، یکی اش نماز ظهر است، یکی اش نماز عصر است، منتها در اینجا آمدن نماز عصر را متأخر از نماز ظهر قرار دادم، این چه اشکال دارد؟ مثل اینکه شما دو تا دارو باید بخورید، دکتر به شما می‌گوید این دو دارو را باید در یک زمان بخوری، منتها اول این شربت را بخور بعد قرص را بخور، این تأثیر بیشتری دارد؛ اما نه اینکه اول شربت را بخوری، قرص برای یک ساعت دیگر است. شما اگر الان قرص هم بخوری اشکال ندارد برای تأثیر بیشترش بهتر این است که اول شربت را بخوری بعد قرص را، هر دو را با هم در سر ساعت دوازده باید بخوری، این چه ایرادی دارد؟

**تلمیذ:** خود همین آیه حکایت از این می‌کند که خود دلوک در همان زمانی که دارد شمس زوال پیدا می‌کند، همان زمان فقط نماز ظهر می‌شود خواند. نه تشریحا نمی‌تواند بخواند.

**استاد:** نه، شارع ببینیم چه گفته است. بله ببینید در آنکه نماز ظهر را می‌شود خواند آن یک مسئله وجودی و یک مسئله عقلی است. شارع وقتی که امر به اربع رکعات می‌کند شارع امر به اربع رکعات در همان نماز ظهر هم که بگویید رکعتاً بعد رکعتاً بعد رکعتاً دارد می‌کند، شما نمی‌توانید رکعت چهارم را بخوانید قبل از اینکه رکعت اول را خواندید. پس شارع امرش اول تعلق گرفته به رکعت اول یا نه؟ نه. شما از نظر وجودی قدرت ندارید که رکعت دوم را - یکشنبه را بر شنبه - جلو بیندازید. شنبه اول است، یکشنبه دوم است، دوشنبه سوم است و سه‌شنبه چهارم. این را می‌گویند مقدمه وجودیه؛ در مقدمه وجودیه، این مقدمه عقلیه است کاری به شرع ندارد. شارع می‌گوید من چهار رکعت به تو واجب کردم، تو برو اول رکعت چهارم را بخوان به من چه مربوط است! تو برو اول رکعت سوم را بخوان. این که من بر تو واجب کردم رکعت اول و دوم و سوم و چهارم است، اگر می‌توانی همه اینها را در یک ثانیه بخوانی یک همچنین قدرتی داری، بسط و زمان پیدا کنی این دیگر می‌رود در مطالب...

مثل اینکه می‌گویند امیرالمؤمنین پایش را که برمی‌داشت از اینجا می‌گذاشت روی آنجا، یک ختم قرآن می‌کرد. حالا چطوری یک شخص می‌تواند در یک لحظه ختم قرآن [کند؟] بابا این زبان هم اگر به

سرعت موشک هم بخواهد بچرخد، باز [سوره] بقره را نمی تواند تمام کند چه برسد به آل عمران و برود انعام و نساء و بقیه.

این [ختم قرآنی] که [حضرت] می خواند، می خواند یا نمی خواند؟ هان؟ در همان حالی که می خواهد بخواند یک اشراف دفعی با خروج از زمان و احاطه بر همه مفاهیم در لحظه واحد و استیعاب آنها در نفس - چون می خواهد در نفس بیاورد، وقتی اشراف پیدا می کند می خواهد حالا آن معانی را در نفس ببرد - همه اینها در مادون زمان قرار می گیرد. ما اگر بخوایم این کار را بکنیم بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله ... و لا الضالین ... الم ذلك الكتاب ... می رویم تا بقیه.

پس بنابراین شارع نگفته شما که می خواهی قرآن را بخوانی و ثوابش را به روح رسول الله اهدا کنی باید به ترتیب در زمان، از اول سوره حمد شروع کنی پنج دقیقه که گذشت بروی سوره بقره، یک ساعت که گذشت بروی سوره آل عمران و هَلُمَّ جراً (همچنین) تا آخر. می گوید من از تو یک ختم قرآن می خواهم، می توانی دفعهٔ واحدهٔ ختم بکنی به من چه! نمی توانی، این ختم قرآن را در دو ساعت انجام بدهی من کاری به این ندارم، می توانی یک ختم قرآن را در یک دقیقه انجام بدهی، می توانی این ختم قرآن را در یک لحظه انجام بدهی.

**تلمیذ:** نماز عصر باید در زمان خود نماز ظهر واجب بشود.

**استاد:** خب حالا یواش یواش، به حکم اللهم بیر بیر تأمل بفرمایید! توجه کردید؟ شارع می گوید من از تو ختم قرآن می خواهم خودت می دانی، یک وقتی یکی هست زبانش تند می گردد یک وقتی یکی هست خب زبانش کند می گردد، آن که کند می گردد بیچاره ...

یکی بود از این رفقا من دیدم آقا این شبها ... حالا این بیچاره خیلی همچنین سوادی هم نداشت یک آدم عادی معمولی بود که فارسی را به زور حرف می زد، حالا می خواست قرآن بخواند ببینید چه بر سرش می آمد؟! این دستور داشت که شبها سوره واقعه را بخوانند، مرحوم آقا به ایشان فرموده بودند که در نماز، شبها سوره واقعه بخوان. واقعه را گفته بودند وقعة، این بدبخت خیال کرد ایشان می گویند بقره! سوره واقعه را بقره ... من دیدم این در [نمازش] دو رکعت هی دارد سوره بقره [را می خواند!] بقره [برای] ما دو ساعت طول می کشد این بدبخت سه ساعت! یک شب گفتم فلانی ... گفت: آقا من دستور دارم، گفتم: والله من با این چهل سال سن ندیدم پدرم به کسی سوره بقره را [امر] بکند، راست می گویی؟ گفت: بله. گفتم من بروم ببینم این قضیه چیست، گفتم: چند وقت است؟ گفت: من سه ماه است دارم می خوانم! گفتم: بدبخت زودتر می آمدی به من می گفتم بروم برای یک راه حلی پیدا کنیم!

خلاصه مشرف شدیم و گفتیم: آقا جان شما به کسی سوره بقره را گفتی؟ گفتند: نخیر، کی؟ گفتم: فلانی. گفتند: نه من یک همچنین حرفی نزدم. گفتم که می‌گوید آقا به من گفتند در نافله نماز عشاء، سوره بقره را بخوان. آقا زدند زیر خنده! من دیدم دستشان را گرفتند [و خندیدند] گفتند من می‌گویم سوره وقعه را بخوان، این بدبخت! حالا یک وقتی ماها تند می‌خوانیم، این اصلاً قرآن هم بلد نبود این دیگر چه به سرش آمد! خوب بود برای سلوکش خیلی خوب بود! لازم داشت! گفت سه ماهه دارم می‌خوانم! گفتند برو بهش بگو بابا من وقعه را گفتم حالا دارد سوره بقره را می‌خواند. بیچاره لابد حفظ شد بقره را! سه ماه هر شب چه به سرش آمد.

حالا شارع وقتی که در اینجا می‌گوید **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ** نماز ظهر و عصر به تو واجب شده، وقتی که شارع می‌گوید **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ** مشخص است. من از نقطه نظر وجودی و از نقطه نظر تشخیص وجودی و تعیین وجودی آن امکان ندارد هر دو را با هم بخوانم. شارع می‌گوید من این دو نماز را از تو می‌خواهم. منتها شرط برای صحت صلاة عصر این است که بعد از صلاة ظهر باشد. دیگر خسته شدم ان شاء الله فردا.

**تلمیذ:** ببخشید این مطلبی را که درباره وجوب و مستحب فرمودید اجزا و شرایطش دقیقاً یکی است ولی می‌شود از حدیث قرب نوافل و فرائض استفاده کرد که صرف اینکه این نیت واجب می‌شود این یک برندگی و برش و یک جهت بیشتری در قرب فرد ایجاد می‌کند.

**استاد:** اینها برای افراد ابتدایی و مبتدی و اینها هستند، ولی برای آنهایی که فقط توجه به آن ذات برای آنها در این عبادات مطرح است، نه، یک همچنین چیزی مطرح نیست هر دو یکی است. تفاوتی نمی‌کند. برای افراد ابتدایی این مطلب یک عزم بیشتر و یک اراده بیشتری باید همراهش باشد.

**تلمیذ:** آن کسی که در مراتب عالی هست بالاخره در انتخاب مستحب خودش یک نقشی دارد که آن نقش را در انتخاب در رابطه با اینکه خودش یک نقشی دارد نمی‌شود گفت ... کمتر می‌شود.

**استاد:** ببینید نه، این شخصی که در نماز مستحب هست، نه به عنوان اینکه این واجب هست به این می‌پردازد. اتفاقاً مثل اینکه راجع به این مطلب یادم است در یکی از همین شب‌های ماه مبارک بود صحبت می‌کردیم که انسان وقتی که یک امری را و یک حکمی را از ناحیه پروردگار تلقی می‌کند اصلاً نباید به وجوبش نگاه بکند، این که از طرف او آمده تمام است، همین. این کار را بکن. خب حالا این کار از روی الزام بکن یا نه از روی استحباب و اختیار عدم؟ انسان به این مطلب باید نگاه بکند که از طرف او چه آمده؟ بله، وقتی که نگاه بکند بگوید تو می‌توانی این را هم ترک کنی، این متوجه این می‌شود که این اختیار عدم هم در ضمن این مطلوبیت در اینجا هست. یعنی اولویت را به آن سمت

می‌زند نه به خودش، یعنی می‌بیند از آن طرف آیا نسبت به این مسئله اولویتی هست یا اولویتی نیست؟  
اما خودش را در قبال اتیان این، نه، علی السویه باید ببیند، چه واجب چه مستحب تفاوتی نمی‌کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ